

تاریخ فلسفہٴ غرب

هالینگ دیل، رجینالد جان، ۱۹۳۰ - م. Hollingdale, Reginald John
تاریخ فلسفه غرب / ر. ج. هالینگ دیل؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ. - [ویراست
۳ / عبدالحسین آذرنگ] تهران: ققنوس، ۱۳۸۷.
ISBN 978-964-311-790-0
۱۸۴ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی:

Western Philosophy: an Introduction. and Karl Marx.

این کتاب پیش از این با عنوان مبانی و تاریخ فلسفه غرب از سوی انتشارات
کیهان در ۱۳۶۴ و ۱۳۷۵ منتشر شده است.
واژه نامه.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
نمایه.

۱. فلسفه غرب - تاریخ. الف. آذرنگ، عبدالحسین، ۱۳۲۵ - ، مترجم. ب. عنوان.
ج. عنوان: مبانی و تاریخ فلسفه غرب.

م ۲/ ۵۲ BD۲۱
۱۳۸۷

۸۱ - ۱۷۵۸۴

کتابخانه ملی ایران

تاریخ فلسفہ غرب

رجینالد جان ہالینگ دیل

ترجمہ عبدالحسین آذرنگ



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Western Philosophy: An Introduction

R. J. Hollingdale

London, Kahn & Averill



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

رجینالد جان هالینگ‌دیل

تاریخ فلسفه غرب

عبدالحسین آذرنگ

چاپ هفتم

۱۶۵۰ نسخه

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۷۹۰ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 790 - 0

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

پیشگفتار	۱۳
درآمد: فلسفه چیست؟	۱۵
۱. شک و جستجو، تصمیم گرفتن و برگزیدن	۱۵
۲. ارزیابی و نظم بخشی معرفت	۱۶
۳. فلسفه ورزی، فلسفه اندیشی	۱۷
۴. فرق فلسفه و علم	۱۸
۵. فرق فلسفه و دین	۲۰
۶. فلسفه و فهم مشترک	۲۱
۷. فلسفه و رشته های دیگر	۲۲
۸. تاریخ فلسفه، موضوع های این کتاب	۲۳

بخش یکم: درآمدی به موضوع فلسفه غرب

فصل اول: رشته های فلسفه	۲۷
فصل دوم: منطق	۲۹
۱. موضوع منطق، منطق قیاسی، منطق استقرایی،	
استنتاج قطعی، استنتاج محتمل	۲۹
۲. قیاس صوری، استدلال قیاسی، ارکان استدلال قیاسی، جمله خبری	۳۱
۳. کیفیت، کمیت، تعمیم، حدود	۳۳
۴. قاعده های اعتبار قیاس	۳۸
۵. یازده قاعده بازنویسی به روش منطقی	۴۱

۴۵	۶. قلب، عکس مستوی، عکس نقیض
۴۷	۷. استدلال‌های مغالطه‌آمیز
۴۹	۸. خلاصه منطق و منطق قیاسی
۵۰	۹. منطق جدید، منطق نمادین، منطق گزاره‌ها
۵۵	فصل سوم: معرفت‌شناسی

۵۵	۱. مسئله شناخت / معرفت
۵۶	۲. خطا و یقین، رؤیا و واقعیت، معرفت استنتاجی

فصل چهارم: مابعدالطبیعه ۶۳

۶۳	۱. مابعدالطبیعه چیست؟
۶۳	۲. مسائل مابعدالطبیعه
	۳. گزاره‌های مابعدالطبیعی، پرسش‌های کهن مابعدالطبیعی، ثبات و تغیر،
۶۴	ماده و ذهن، سه دیدگاه درباره ماده و ذهن
۷۰	۴. جبر یا اختیار؟
۷۳	۵. هستی و نیستی، هستی خدا
۷۴	۶. نظام‌های مابعدالطبیعی

فصل پنجم: علم اخلاق ۷۷

۷۷	۱. اخلاق چیست؟ نیک و بد، ارزشیابی اخلاق
۷۸	۲. حکم تجویزی، دشواری استدلال‌های اخلاقی، بنیاد فلسفی اخلاق
۸۰	۳. اخلاق توصیفی، یک هشدار
۸۱	۴. اخلاق نظری، معرفت اخلاقی، شاخه‌های اخلاق

فصل ششم: زیبایی‌شناسی ۸۳

۸۳	۱. زیبایی‌شناسی چیست؟
۸۳	۲. زیبایی‌شناسی در عصر کنونی

فصل هفتم: فلسفه کاربردی ۸۵

۱. فلسفه کاربردی ۸۵

۲. فلسفه دین، فلسفه تاریخ، فلسفه حقوق، فلسفه سیاست ۸۶

بخش دوم: درآمدی به تاریخ فلسفه غرب

پیش درآمد ۹۱

فصل هشتم: فلسفه یونانی ۹۳

۱. مردم یونان، پیدایش فلسفه، تفسیر اسطوره‌شناختی، تفکر عقلی ۹۳

۲. خردگرایی عملی ملّتی، طالس، آناکسیماندروس، آناکسیمنس، کسئوفانس .. ۹۵

۳. رازوری عرفانی - فلسفی، فیثاغورس و فیثاغوریان، عالم فراحسی، آیین

فیثاغورسی ۱۰۰

۴. هراکلیتوس، ثبات و تغییر، بودن و شدن، پارمنیدس، هستی یکتا و بیکران،

مکتب الثائی ۱۰۲

۵. امیدوکلس، مهر و کین، آناکساگوراس، نظریه چهار عنصر، لئوکیپوس

دموکریتوس، نظریه اتمی ۱۰۴

۶. سوفسطاییان، پروتاگوراس ۱۰۸

۷. ویژگی‌های فردی و اخلاقی فیلسوفان پیش از سقراط ۱۱۰

۸. سقراط ۱۱۳

۹. افلاطون، آرای فلسفی و سیاسی او، جمهوری افلاطونی، تحلیل مفاهیم ... ۱۱۵

۱۰. ارسطو، ماده و صورت، علت‌های چهارگانه، محرک اول، نظریه اخلاقی

ارسطو انسان بزرگمنش ارسطویی، منطق ارسطو ۱۲۲

۱۱. عصر یونانی مآبی، فلسفه کلی، آنتیستنس، دیوگنس ۱۲۸

۱۲. فلسفه رواقی، زنون کیتیونی، کلئانتس، اخلاق و مابعدالطبیعه رواقی /

تعارض جبرگرایی و کمال‌پذیری ۱۳۲

۱۳. فلسفه و اخلاق اپیکوری، اپیکور، لذت‌گرایی عقلی ۱۳۶

۱۴. جنبش شکاکیت، پورهن، شکاکان آکادمی و متأخر، کارنئادس ۱۳۸

۱۵. فلسفه نوافلاطونی، اورینگنس، فلوپین، فلسفه فلوپین و آیین مسیحی ... ۱۴۲

فصل نهم: فلسفه در سده‌های میانه ۱۴۷

۱. تعقل فلسفی و الهیات مسیحی فلسفه کاتولیکی در دوره‌های نخستین، میانین و

واپسین ۱۴۷

۲. اورینگنس، معرفت کاتولیکی، اندیشه‌های اورینگنس ۱۴۸

۳. قدیس آگوستینوس، صور و اشراق الهی، شهر خدا، کلام آگوستینوسی،

نقش و اهمیت تشکیلات رهبانی. ۱۵۰

۴. بونتیوس، روزگار ناسازگار، اریجنا و نظام فلسفی اش، اهمیت صومعه‌های

ایرلند ۱۵۳

۵. عصر احیا، دانشگاه‌های اروپا، فلسفه مدرسی، ترجمه آثار فلسفی یونانی

انتقال فلسفه یونانی از راه آثار فلسفی اسلامی ۱۵۶

۶. قدیس انسلم و برهان‌هایش ۱۵۹

۷. مسئله کلیات، واقع‌گرایی، نام‌گرایی، ویلیام شامپویی، پیر آبلار و فلسفه

اخلاقی او، نیت یا سود؟ ۱۶۰

۸. فرانسیسیان، دومینیکیان، قدیس بوناوتوره، راجریکن، قدیس توماس

آکوینی و فلسفه او، برهان‌های اثبات صانع، برهان نظم ۱۶۴

۹. دانت اسکوتس، ویلیام آکمی و فلسفه و الهیات او پایان فلسفه مدرسی ۱۶۸

فصل دهم: جنبش‌های فلسفی جدید ۱۷۳

۱. فلسفه جدید، فرانسیس بیکن و روش تجربی تامس هابز و فلسفه سیاسی

و تحلیل ۱۷۳

۲. خردگرایی، تجربه‌گرایی، مفاهیم پیشینی و پسینی، قضیه‌های ترکیبی و

تحلیلی ۱۷۸

۳. فیلسوفان خردگرا، رنه دکارت، شک روشمند، درخت معرفت / باروخ

اسپینوزا یکتاشناسی، موجبیت مطلق / گوتفرد ویلهلم لایبنیتس، بهترین

جهان ممکن، موناخ ۱۸۲

۴. فیلسوفان تجربه‌گرا، جان لاک، معرفت‌شناسی و اندیشهٔ سیاسی لاک
جورج بارکلی، انکار ماده و دادهٔ حسی، دیوید هیوم، شکاکیت و معرفت‌شناسی
فلسفهٔ بریتانیایی ۱۹۰
۵. سودگرایی، جرمی بنتام، جان استوارت میل ۱۹۹
۶. ایمانوئل کانت و فلسفهٔ او، احکام، مفاهیم، مقولات، ایدئالیسم جزمی
محض و استعلایی ۲۰۰
۷. گوته‌لیب فیخته، فردریش هگل و آثار فلسفی او، دیالکتیک هگلی، ایدهٔ مطلق
و روح جهانی ۲۱۰
۸. کارل مارس، مادی‌گرایی دیالکتیکی ۲۱۵
۹. فیلسوفان نوکانتی و نوهگلی، بردلی، بوزنکت، مک‌تگرت، رویس ۲۱۷
۱۰. پراگماتیسم، چارلز ساندرز پیرس، ویلیام جیمز، جان دیویی، سنت
فلسفی در امریکا ۲۱۹
۱۱. فلسفهٔ تحصّلی، راسل و وایتهد، لودویگ ویتگنشتاین، حلقهٔ وین
تحصل‌گرایی منطقی، فلسفهٔ زیان، گیلبرت رایل ۲۲۲
۱۲. فلسفهٔ وجودی، سورن کیرکگارد، فلسفهٔ وجودی مسیحی، فریدریش
نیچه و نیست‌انگاری، اختلاف دیدگاه فلسفهٔ وجودی و تحصّلی ۲۲۶
- ۲۳۳ واژه‌نامهٔ فارسی به انگلیسی
- ۲۳۹ واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی
- ۲۴۳ نمایه

یادداشت مترجم

این کتاب ویراست سوم و چاپ چهارم ترجمه تاریخ فلسفه غرب است. چون این اثر در برخی از رشته‌های دانشگاهی به عنوان متن درسی و کمک درسی تعیین شده است و تجدید چاپ آن ضرورت دارد، مترجم با استفاده از فرصت در آن تجدید نظر می‌کند و بر توضیحات لازم در پانوشت‌ها در حد امکان می‌افزاید.

تاریخ فلسفه غرب کتابی است بسیار موجز و آسان‌فهم، و همان‌گونه که در پیشگفتار یادآوری شده است، هدف آن شناساندن فلسفه غرب به خواننده‌ای است که می‌خواهد نخستین گام‌ها را در قلمرو فلسفه بردارد. از این رو، نویسنده کتاب به علاقه‌مند ساختن او به فلسفه و فراخواندن او به فلسفه‌ورزی و فلسفه‌اندیشی، نه مرعوب کردن و گریزانیدن او از قلمرو فلسفه کاملاً توجه داشته است.

رجینالد جان هالینگ‌دیل^۱، مؤلف این کتاب، نه تنها نویسنده‌ای چیره‌دست در عرصه فلسفه، که روزنامه‌نگار، منتقد ادبی، وندگینامه نویس و مترجم آثار فلسفی بسیاری به انگلیسی نیز هست. او در ۱۹۳۰ در اندن به دنیا آمد و تحصیلات مدرسه‌ای و دانشگاهی را در انگلستان و آمریکا به پایان برد و سپس به روزنامه‌نگاری و سردبیری روزنامه

1.. Reginald John Holingdale

پرداخت و در کنار این کار پرمشغله، به مطالعات گسترده‌ای در زمینه فلسفه دست زد و چند اثر فلسفی نوشت و ترجمه کرد. او همچنین بعضی از کتاب‌های نیچه را از آلمانی به انگلیسی ترجمه کرده و بر شماری از آن‌ها مقدمه‌های توضیحی و تفسیری درخور توجهی نوشته است، و با همکاری والتر کافمن^۱، که از فلسفه دانان و استادان ممتاز فلسفه است، چند کتاب فلسفی را از آلمانی به انگلیسی ترجمه کرده است. تجربه روزنامه نگاری هالینگ دیل در گرایش او به ساده‌گویی و مراعات حال خواننده تازه کار کاملاً مؤثر بوده است.

مترجم این کتاب به قصد تسهیل بیش‌تر فراگیری، و به ویژه با توجه به کاربرد آموزشی کتاب، برای زیر فصل‌هایی که در متن اصلی با فاصله از هم جدا شده، عنوان‌هایی گذاشته است؛ نیز برای کسانی که بخواهند مطالعه فلسفه و تاریخ فلسفه غرب را پی بگیرند، شماری کتاب فارسی در پانوشت‌ها معرفی و پیشنهاد کرده است. توضیحات پانوشت‌ها همه از مترجم است.

تهران

پاییز ۱۳۸۷

1. Walter Kaufman

پیشگفتار

هدف این کتاب کوچک، شناساندن فلسفه غرب به نوآموزان فلسفه است. فرض بر این است که خواننده از موضوع هیچ شناختی ندارد، اما می‌خواهد تا اندازه‌ای از آن سردر بیاورد.

فلسفه، علم نیست، گرچه اجزایی از آن با دقایق «علمی» پیوند دارد؛ هنر هم نیست، هرچند «الهام»، که با آفرینش هنری همراه است، غالباً در پس‌اندیشه‌های فلسفی نهفته است. در آغاز کتاب، در باره چیستی فلسفه به اختصار بحث خواهد شد. جزئیات اصلی موضوع فلسفه در دو بخش اصلی کتاب – «درآمدی به موضوع فلسفه غرب» و «درآمدی به تاریخ فلسفه غرب» – به کوتاهی خواهد آمد. شناختی از این دو برای شناخت موضوع لازم است، و هر دو درآمد به همان اندازه فشرده و مقدماتی طرح شده که به هم پیوسته و با دقت همراه است.

برای آغاز کردن [مطالعه] هر رشته‌ای، فهمیدن موضوعات آن رشته لازم است، تا بتوان در عمل و در نظریه‌های عاملان آن رشته، چه اکنون و چه در گذشته، راه خود را یافت. هدف کتاب حاضر این است که به نوآموزان فلسفه کمک کند تا به این شناخت و راهیابی دست یابند.

درآمد

فلسفه چیست؟

۱. شک و جستجو، تصمیم گرفتن و برگزیدن

فلسفه، پژوهشی تخصصی است که باید آموخت، اما ریشه‌های آن در نیازهای مشترک مردمی است که گرچه فیلسوف نیستند، به این نیازها آگاهند، به ویژه دو نیاز مهم‌تر است.

نخست، نیاز به شرح و توضیح است. کودکان همواره توضیح می‌خواهند. می‌خواهند چگونگی، چرایی و چیستی آنچه ناآشنا می‌بینند، برانند. این کنجکاوی شدید اغلب با فزونی سن از میان مس رود، اما کسانی که آن را برای همیشه از دست بدهند، بسیار اندک‌شمارند. حتی مردمی که کم‌تر از دیگران کنجکاوند، گاه به بهت‌زدگی و سردرگمی گرفتار می‌شوند و مردمی که بیش از همه به خود مطمئنند، گاه دچار شک و تردید می‌گردند. همه مردم اندیشمند دست‌کم گاه از اندیشه‌های رایج ناخشنود می‌شوند و می‌پرسند چرا فلان عقیده یا فلان نظر باید این اندازه رواج گسترده داشته باشد و حقیقت قلمداد شود. فیلسوف کسی است که اندیشه‌های پذیرفته و رایج را زیر سؤال می‌برد و جستجوی راه‌حل‌های تازه را نه گاه به گاه بلکه همواره پیشه خود می‌سازد.

دوم آن که به تصمیم گرفتن نیاز داریم. در زندگی با موقعیت‌هایی روبرو می‌شویم که ناگزیریم تصمیم بگیریم: چاره‌ای نداریم جز آن که راهی را برگزینیم و به آن عمل کنیم. برنگزیدن به خودی خود گونه‌ای برگزیدن است. یعنی گزینش برنگزیدن است. زیستن، بدون گزینش محال است از این رو، نیاز اساسی داریم که بدانیم چگونه برگزینیم، چرا این یکی را برگزینیم و آن یکی را رها کنیم، و بدانیم گزینش‌هایمان را چگونه به هم پیوندیم. از آن جا که تنها نیستیم و در جامعه زندگی می‌کنیم، نیز باید بدانیم تصمیم‌های دیگران را چگونه بفهمیم و تصمیم‌های خود را چگونه با تصمیم‌های دیگران مربوط سازیم. فیلسوف کسی است که در باره این چیزها می‌اندیشد، نه گاه به گاه، بلکه به گونه‌ای منظم و چون وظیفه همه عمر.

هرگاه می‌کشیم تا دریابیم جهان چیست، آن گاه که در تکاپویم تا جهان را «شرح و توصیف» کنیم، در پی آن هستیم که «معنا و منظور» جهان را کشف کنیم. اگر کشف شود جهان را مقصودی هست، می‌خواهیم بدانیم معنای آن، هرچه هست، چیست. به چیستی گزینش‌ها که توجه می‌کنیم و می‌کشیم سازمان منظمی به آن‌ها بدهیم، باز در پی کشفیم؛ زیرا نمی‌توان برگزید ولی از خود پرسیر چه چیزی در زندگی مهم است و چه چیزی مهم نیست. پس می‌توان گفت در انسان گرایشی برای یافتن «معنای زندگی» هست و فیلسوف کسی است که این گرایش در او نیرومند و فعالیت‌هایش در راستای برآوردن آن است. این که چگونه فیلسوف از عهده این وظیفه‌ها برمی‌آید و به چه نتیجه‌هایی می‌رسد، موضوع بحث فلسفه است.

۲. ارزیابی و نظم‌بخشی معرفت

فلسفه اندیشی در گسترده‌ترین معنای واژه شامل دو فرایند است. می‌توان

این دو را فرایند ارزیابی^۱ و فرایند سامان بخشی^۲ نامید. فیلسوف می‌کوشد تا ارزش و اطمینان‌پذیری دانشی را که در باره خود و جهان داریم، یا می‌پنداریم که داریم، و ارزش و اطمینان‌پذیری عقیده‌هایی را که در باره چیستی^۳ جهان برمی‌گزینیم، معلوم کند. او این‌ها را به محک آزمون‌های منطقی می‌زند تا خردپذیری^۴ شان دانسته شود. آنچه نراست است یا خردپذیر نیست، فیلسوف از آن میان بیرون می‌کشد و به ما نشان می‌دهد. می‌توانیم این فرایند را ارزیابی معرفت^۵ بنامیم.

فیلسوفان بسیاری بر این نظر پافشاری کرده‌اند که معرفت را در بوته آزمون منطقی نهادن، تنها کاری است که از دست فیلسوف ساخته است و هر کس بخواهد گامی بیش از این بردارد، از راه معنا به بیراه رفته است. گروه دیگری از فیلسوفان وظیفه فلسفه را توضیح منسجم و همساز اندیشه و معرفت بشر، همبسته ساختن اندیشه‌ها و سازمان دادن آن‌ها در یک کل دانسته‌اند. می‌توانیم این فرایند را نظم بخشیدن بنامیم. کوشش‌هایی که در راه ساختن و پرداختن سامانه‌های فراگیر فلسفی به کار رفته است، بخش بزرگی از تاریخ فلسفه را تشکیل می‌دهد.

فیلسوف با ارزیابی معرفت، دیدگاه‌ها و باورهای ما، و سپس گاه با سامان بخشیدن به آن‌ها و تبدیل کردنشان به کل منسجم، آهنگ رسیدن به ادراک ژرف‌تری از چیستی عالم و آدم می‌کند.

۳. فلسفه‌ورزی، فلسفه‌اندیشی

موضوع بحث فلسفه نه تنها نتیجه‌هایی را دربر می‌گیرد که فیلسوفان بدان‌ها دست یافته‌اند، بلکه از آن مهم‌تر، روش‌هایی را شامل می‌شود که فیلسوفان برای رسیدن به نتیجه‌های فلسفی به کار گرفته‌اند. دانستن و

1. evaluation

2. systematisation

3. nature

4. rational

5. knowledge

همواره به یاد داشتن این نکته مهم است که در فلسفه، نتیجه‌ای که همه فیلسوفان در باره آن هم‌رأی باشند، وجود ندارد؛ در نتیجه، فلسفه را مرجع یا متن مقدس نیست. هر چیزی را نه تنها می‌توان به پرسش گرفت، سهل است، اصلاً باید موضوع پرسش قرار داد. فلسفه چیزی نیست جز فلسفه‌اندیشی و روشی برای بررسی مسائل.

«فلسفه‌ورزی» بررسی پرسش‌های خاص با شیوه‌های خاص است. شرح کوتاهی از چیستی پرسش‌های فلسفی می‌آوریم؛ فهمش دشوار نیست. اما شرح چیستی روش فلسفی به این سادگی نیست و تنها در ضمن کار فلسفی است که می‌توان به نحو مناسب روش فلسفی را فهمید. تنها با فلسفه‌ورزی است که فلسفه کاملاً فهمیده می‌شود. هدف اصلی هر فیلسوفی این است که دیگران را برانگیزد تا با روش فلسفی، فیلسوفانه بیندیشند. اگرچه فیلسوف آرزو دارد دستاوردهایش را به عنوان نتیجه‌های درست فلسفی بپذیرند، اما بیش از آن می‌خواهد مخاطبان یا خوانندگان نوشته‌هایش دریابند چرا نتیجه‌های او درست است. می‌خواهد در باره آنچه گفته است، بیندیشند و اگر می‌توانند، نقض گفته او را بیاورند. خلاصه آن که فیلسوف مخاطبانش را فرامی‌خواند تا خود فیلسوف شوند؛ فرامی‌خواند تا زیستن در پرتون فلسفه را بیاموزند و اندیشه‌های خود را به شیوه‌ای فلسفی نظم بخشند.

در این کتاب، و به ویژه در بخش تاریخ فلسفه، با چگونگی این راه آشنا می‌شوید. اما به عنوان مقدمه شاید بهتر باشد با بررسی کوتاهی ببینیم روش و هدف‌های فلسفه کجا از روش و هدف‌های علم و دین جدا می‌شود.

۴. فرق فلسفه و علم

فلسفه چهار فرق اساسی با علم دارد. فرق نخست آن است که فلسفه

مجموعه نتیجه‌گیری‌هایی نیست که در باره آن‌ها هم‌رأیی وجود داشته باشد. در سده ششم ق م که فلسفه در یونان پیدا شد، به همه مطالعات نظری «فلسفه» می‌گفتند و فیلسوفان نخستین در موضوع‌هایی کاوش می‌کردند که اکنون باید آن‌ها را موضوع‌های علم به شمار آورد. اما علوم گوناگون مانند ریاضیات، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، و در عصر ما روان‌شناسی و مردم‌شناسی، که به نتیجه‌هایی رسیدند و در باره این نتیجه‌ها هم‌رأیی پدید آمد، از فلسفه جدا شدند و به رشته تخصصی پژوهش در قلمرو مربوط به خود تبدیل گردیدند. ناممکن نیست که علوم دیگری از سایر رشته‌های فلسفه جدا شوند. مثلاً منطق در راهی گام برمی‌دارد که راه تبدیل شدن به علمی مستقل از مباحث فلسفی است؛ از این‌روست که فلسفه را مادر علوم نامیده‌اند، و از این واقعیت دانسته می‌شود چرا فلسفه مجموعه نتیجه‌هایی نیست که در باره آن‌ها هم‌رأیی باشد. خوب است این را نیز به یاد داشته باشیم که بحث فلسفی بیش‌تر متوجه تفکر محض است. هدف این بحث در اصل آن است که اشتباه‌ها برطرف گردد و دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها از میان برداشته شود. آن‌گاه که از این وظیفه فراغت حاصل شود، آنچه برای فلسفه به جا می‌ماند، پیامدهای «نتیجه» نیست، بلکه پیامدهای از میان رفتن چیزهایی است که پیش از آن، مشکل و مسئله قلمداد می‌شده است.

دوم آن‌که علم و فلسفه از این جهت نیز با هم فرق دارند که فرایند فلسفه‌ورزی، خود بخشی از موضوع فلسفه است. دانشمندی که دست به آزمایش را در نظر می‌گیرد و فرض می‌کند که ابزارهای آزمایشش بی‌ایراد است، چشمش خطا نمی‌کند و مغزش درست کار می‌کند. حال آن‌که خود فرایند تفکر موضوع بحث و بررسی فلسفه است. موضوع فلسفه فرایند کار فلسفی را نیز دربر می‌گیرد.

سوم آن‌که علم به توضیح این نکته نمی‌پردازد که چرا جهان این چنین

است، یا در باره غایت و هدف هستی حکم نمی‌کند، اما فلسفه دعوی این کار را دارد. یا در باره غایت و هدف هستی حکم نمی‌کند، اما فلسفه دعوی این کار را دارد. دانشمندان می‌کوشند جهان مادی را بشناسند (مثلاً روان‌شناس و انسان‌شناس دنیای ذهنی و انسانی را می‌شناسند) تا بر آن چیره شوند. اما دانشمند از دانشش نتیجه‌های اخلاقی و فرجام‌گرایانه^۱ نمی‌گیرد؛ یعنی داوری نمی‌کند که کار دنیا «درست است یا خراب»، و وجود غایتی، طرحی یا مقصودی را در جهان نتیجه نمی‌گیرد. حال آن که بخش زیادی از فلسفه به اخلاق توجه دارد و خود را با این پرسش روبرو می‌کند که آیا غایت یا طرحی کلی هست یا نیست. یکی از وظیفه‌های سنتی فلسفه، که در آن تردید نکرده‌اند، رهنمود دادن است. رهنمود در این باب که چگونه باید زیست، و این وظیفه از آن علم نیست. چهارم آن که اگرچه علوم مطمئناً از فلسفه جدا هستند، هر جا که اعتقاد روش‌های علمی را تنها بتوان با روش فلسفی ثابت کرد، علوم از فلسفه پیروی می‌کنند: به این معنا که اعتبار علوم مستقل به اعتبار خرد انسان و قانون‌های منطقی بستگی دارد و این‌ها چیزهایی است که از حوزه همه علوم بیرون است و به قلمرو فلسفه تعلق دارد.

۵. فرق فلسفه و دین

در برآورده ساختن نیاز به شرح و توضیح و نیاز به تصمیم گرفتن، راه دیگری که اغلب جانشین فلسفه به شمار می‌آید، راه دین است. فرق میان فلسفه و دین را در روش‌هایی می‌توان نمایان‌تر دید که آن‌ها برای رسیدن به معرفت در پیش می‌گیرند. در دین، معرفت متکی بر وحی^۲ است. حقایق نهایی^۳ در پرتو وحی فهمیده می‌شود. پذیرفتن این حقایق

1. teleological

2. revelation

3. ultimate truths

نیازی به برهان و اثبات منطقی ندارد. به عکس، در فلسفه فراخواندن به «اعتقاد» وجهه نظر نیست. هر نتیجه گیری باید اثبات پذیر باشد و شهود و مکاشفه، به این معنا که فیلسوف ناگهان به نوعی مکاشفه درونی یا اشراق برسد، باید به محک منطق آزموده شود. البته داشتن اعتقاد به خدا لازمه همه دین ها نیست. مثلاً بودا کیشی بی خدا^۱ است. اعتقاد دینی اعتنایی به اثبات منطقی ندارد. این که دین جانشین مناسبی برای فلسفه باشد یا نه، به عامل های ذهنی و اساساً به قوت ایمان پیروان دین بستگی دارد. فیلسوفان، شاید بنا به سرشت تفکرشان، تمایل دارند که تعصب را نادانی خودخواسته، یا دست کم پرهیزی ناموجه از دشواری های منطقی، بدانند. نیچه در تعریف ایمان می گفت: «ایمان پروای درستی و نادرستی ندارد.» البته داوری نیچه در باره ایمان، بی جهت تند و خصومت آمیز است و متضمن این معناست که ایمان به عمد دروغ پردازی مؤمنان و نادانی آن ها را توصیه می کند، اما حقیقتی است که ایمان تعصب آلود هم به ایرادها و خرده گیری های باگشاده نظری نمی نگرد. یقین دینی، سوای اطمینان فلسفی است. این تفاوت تا اندازه ای از آن روست که فلسفه چون دین بر وحی متکی نیست و یقین های فلسفی، قوت خود را با آزمودن های گام به گام به دست می آورند. و مهم تر از همه این که فلسفه مجموعه نتیجه گیری ها نیست، بلکه بیش تر راه و روش تفکر است.

۶. فلسفه و فهم مشترک

نوشته های فیلسوفان گاه آن قدر مغلق است، اصطلاح هایی که به کار می برند گاه چندان نامتداول است و نبیجه ایی که می گیرند گاه به اندازه ای غریب است که بسیاری را مردم پنداشته اند فلسفه به طور کلی

1. atheism

نوعی بازی فکری است و بیش‌تر به شطرنج شباهت دارد؛ اما حتی کم‌تر از آن سرگرم‌کننده است. خردم پرسیده‌اند آیا نمی‌توان به مسائل فلسفی درخور فهم کسانی که هوش متعارف دارند^۱، یا، به قول معروف، درخور فهم مشترک^۲ پاسخ گفت؟ پاسخ این نیست که تگویییم خود فهم مشترک چیزی نامتداول است. مقصود از پرسش این است که چرا کشفیات فلسفه با زبانی مردم فهم‌تر و ساده‌تر بیان نمی‌شود. باید گفت همان‌طور که نظریه‌های کنونی و پیشرفته فیزیک برای نسل‌های آیندگان موضوعی پیش پا افتاده خواهد بود. پس فهم مشترک، محصول فلسفه است نه جانشین آن. «هوش متعارف» را مانند هر صفت «متعارف» دیگری باید اکتساب کرد. از میان بحث‌های فیلسوفان، هوشی اکتساب می‌کنیم که بعدها استعدادی طبیعی یا فطری به نظر می‌رسد.

۷. فلسفه و رشته‌های دیگر

پس فلسفه رشته‌ای است متمایز از رشته‌های دیگر. اگر خیال کنیم برای مهارت یافتن درد این رشته راه آسانی هست، به خطا نرفته‌ایم. فهمیدن کامل هر رشته‌ای دشوار است و تنها مطالعه جدی است که آن رشته را فهم‌پذیر می‌کند. و این نکته در باره فلسفه بیش از سایر رشته‌ها راست است. دانش پژوهی که به جدّ به فلسفه بپردازد، تن به ماجرای می‌سپارد که بخش بزرگی از عمر و استعدادهای او را طلب می‌کند و شاید که زندگی‌اش نیز در این راه دگرگون شود. به دشواری می‌توان تصور کرد که رشته دیگری بتواند آن دگرگونی عمیقی را که فلسفه در دیدگاه دانش پژوه ایجاد می‌کند، به وجود آورد. شاید در تفاوت‌های نمایانی که میان فلسفه و سایر رشته‌ها معرفت هست، دین وضعی استثنایی داشته باشد.

فیزیکدانی بزرگ شما را فرامی‌خواند تا تصوراتی را که در بارهٔ چیستی فیزیکی جهان دارید تغییر دهید، اما فیلسوفی بزرگ در واقع شما را فرا می‌خواند تا زندگیتان را دگرگون سازید. هر چه ادراک ما از موضوع ژرف‌تر شود، از پیچیدگی‌های بزرگ‌تر و تفاوت‌های ظریف‌تری آگاه می‌شویم. ناگزیر می‌شویم اصطلاح‌های فنی را بیاموزیم و کلاف پیچیدهٔ استدلال‌ها را باز کنیم. از مطالعهٔ تاریخ فلسفه هم‌گیزی نداریم. تاریخ فلسفه است که نظام تفکرات مرتبط را از میان آثار فیلسوفان بزرگ گذشته پیش‌روی ما می‌گشاید. فهم آثار برخی از متفکران دشوار است، اما روش رضایت‌بخشی وجود ندارد که اندیشه‌های بزرگان فکر فلسفی را به گونه‌ای مناسب ساده کند. هر چند در مراحل آغاز خواندن فلسفه، خلاصهٔ اثر فلسفی سودمند تواند بود، اما خلاصه‌ها هیچ‌گاه جانشین کامل اصل آثار نیست؛ زیرا فلسفه را تنها در تمامیت و جامعیتش می‌توان یافت.

شاید این حرف‌ها بی‌بیمی در دل شما بیفکنند، اما البته برای آغاز کردن، راهی وجود دارد و این کتاب به همین منظور نوشته شده است. فرض کتاب بر این است که خواننده اطلاعی از فلسفه ندارد، اما دوست دارد بداند فلسفه چیست و چرا خواندن فلسفه لازم است.

۸. تاریخ فلسفه، موضوع‌های این کتاب

به فلسفه به صورت کلّ که نگاه کنیم، دو جنبه دیده می‌شود. از یک‌ه دیدگاه چند حوزهٔ فکری خاص است که گردهم آمده و رشتهٔ فلسفه را تشکیل داده‌اند. از دیدگاه دیگر، تاریخ بحث و تفکر نظری در این حوزه‌های پژوهش است.

تاریخ فلسفه به سان تاریخ سایر رشته‌ها زائدهٔ غیراصلی موضوع اصلی نیست، بلکه به یک معنا، که مهم هم هست، خود موضوع است.

مثلاً فیزیکدانان به تاریخ فیزیک علاقه بسیاری دارند، اما دانستن تاریخ فیزیک، پایه دانستن فیزیک جدید نیست. «فیزیک» شاخه‌ای از دانش است؛ «تاریخ فیزیک» توضیح چگونگی دست یافتن به این دانش است، و این دو موضوع‌هایی جداگانه‌اند. حال آن‌که «تاریخ فلسفه» و «فلسفه» به یک معنا یک چیزند، چراکه خواندن فلسفه، بیش‌تر مطالعه سیر داد و گرفت اندیشه‌ها در باره موضوع‌های فلسفی است و همین داد و گرفت اندیشه‌هاست که تاریخ فلسفه را تشکیل داده است. روی فرقی که گفتیم با مثال دیگری تأکید می‌کنیم. اصطلاحات «فیزیک» و «نوشته‌های نیوٹن، اینشتین و سایر فیزیکدانان بزرگ» از نظر معنا برابر نیستند، اما اصطلاحات «فلسفه» و «آثار افلاطون، ارسطو، کانت، هگل و سایر فیلسوفان بزرگ» از لحاظ معنا تقریباً برابرند. آثار بزرگان فلسفه بیش از آنچه در سایر رشته‌ها دیده می‌شود، موضوع فلسفه را تشکیل می‌دهد. از این رو، بخش دوم این کتاب شامل تاریخ فلسفه‌ای بسیار فشرده است که یکی از دو مقدمه بنیادی خواند فلسفه به شمار می‌آید.

اکنون روشن است که نوشته‌های فیلسوفان باید در باره چیزی باشد، و همین نوشته‌هاست که موضوع بررسی فلسفه است. می‌توان فلسفه را به حوزه‌های گوناگون پژوهش تقسیم کرد و بر هر حوزه نام مناسبی گذاشت. نخستین کسی که موضوع‌های فلسفه را نامگذاری کرد، ارسطو بود. تقسیم‌بندی ارسطو هنوز هم در اصول کاربرد دارد. پیشنهاد کتابی که در دست شماست این است که موضوع‌های فلسفه مکمل تاریخ فلسفه است. اگر نخست در این راه کوشش کنیم، تاریخ فلسفه را آسان‌تر می‌فهمیم. به این دلیل است که بخش اول کتاب به شرح موضوع‌های اصلی فلسفه اختصاص یافته است.^۱

۱. برای آشنایی با بحثی مفصل‌تر در باره مباحث اصلی فلسفه، نگاه کنید به :
جان هاسپرس، درآمدی بر تحلیل فلسفی، ترجمه موسی اکرمی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

بخش یکم

درآمدی به موضوع فلسفه غرب

رشته‌های فلسفه

موضوع فلسفه مسائلی اساسی است که باید در باره آن‌ها اندیشید. این مسائل به پنج دسته اصلی تقسیم می‌شود:

۱. تفکر در چیستی استدلال و استنتاج.
۲. تفکر در چیستی شناخت (معرفت).
۳. تفکر در چیستی هستی.
۴. تفکر در چیستی امور اخلاقی.
۵. تفکر در چیستی زیبایی.

هر کدام از این مسائل [به تربیب] موضوع یکی از رشته‌های فلسفه است:

۱. نظریه استنتاج^۱ یا منطق^۲.
۲. نظریه معرفت^۳ یا شناخت / معرفت‌شناسی^۴.
۳. نظریه هستی^۵ یا مابعدالطبیعه^۶.
۴. نظریه امور اخلاقی^۷ یا علم اخلاق^۸.
۵. نظریه زیبایی^۹ یا زیبایی‌شناسی^{۱۰}.

1. theory of reasoning

2. logic

3. theory of knowledge

4. epistemology

5. theory of being

6. metaphysice

7. theory of morality

8. ethics

9. theory of beauty

10. aesthetics

این رشته‌ها به موضوع خود محدود نمی‌شوند، بلکه نقطه‌های مشترکی دارند و بر قلمرو یکدیگر تأثیر می‌گذارند. مثلاً مابعدالطبیعه فیلسوف بر فلسفه اخلاقی او تأثیر می‌گذارد. دیدگاه فیلسوف در باره منطق، نظر او را در باب چیستی معرفت متأثر می‌سازد. ممکن است اخلاق و زیبایی‌شناسی به هم آمیخته شوند و از آن میان نظریه واحدی ساخته شود، و موارد دیگری از این دست.

از این‌ها گذشته، به مبحثی باید اشاره کرد که می‌توان نام «فلسفه عملی»^۱ بر آن نهاد. مراد از فلسفه عملی، مکاربست نظریه فلسفی در مطالعه سایر موضوع‌هاست. از این‌روست که می‌توان از فلسفه سیاسی، فلسفه دین، فلسفه تاریخ و مانند آن‌ها سخن به میان آورد.^۲

1. practical philosophy

۲. برای آگاهی بیش‌تر از کاربردهای فلسفه، چه از حیث نظری و چه از جهت عملی، می‌توانید به این منبع رجوع کنید:

جان هرمن رندل؛ جاستوس باکلر، درآمدی بر فلسفه، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، تهران، سروش، ۱۳۶۳.

منطق

۱. موضوع منطق، منطق قیاسی، منطق استقرایی

استنتاج قطعی، استنتاج محتمل

منطق یا نظریه برهان^۱، نظریه استنتاج^۲ درست است. چون همه رشته‌های فلسفه بر پایه استنتاج و استدلال^۳ درست استوار است، منطق به سان بنیاد فلسفه است. اگر تعریف را اندکی گسترش دهیم، می‌توان منطق را به نظریه شرایطی تعریف کرد که در آن استدلال‌ها یا برهان‌ها معتبرند^۴. اگر بپذیریم یک قضیه یا بیش از یک قضیه صادق است، می‌توان از آن‌ها نتیجه گرفت که قضیه سومی صادق است. کار منطق این است که مشخص کند آیا استنتاج^۵‌ها درست انجام می‌گیرند یا غلط، و نظامی فراهم می‌آورد که میان استنتاج‌های درست و نادرست فرق می‌گذارد و تفاوت میان انواع استدلال‌های معتبر و رابطه میان آن‌ها توضیح می‌دهد.

استنتاج، فراگردی است که صدق^۶ یک جمله را از صدق جمله‌های دیگری که برای آن دلیل می‌آورند، ثابت می‌کند. اگر دلیل‌های آورده شده

1. theory of proof

2. reasoning

3. argument

4. valid

5. inference

6. truth

صادق باشند، جمله صادق است. «استنتاج قطعی»^۱ استنتاجی است که لزوماً از حیث منطقی صادق است، به شرط آن که دلیل‌های استنتاج صادق باشند. به عبادت دیگر، استنتاج قطعی منطفاً ناممکن است که کاذب^۲ باشد. «استنتاج محتمل»^۳ به استنتاجی می‌گویند که قطعی نیست؛ یعنی استنتاجی است که با در نظر گرفتن دلایل احتمالاً صادق است، اما منطفاً صادق نیست.

منطق دو گونه است: منطق قیاسی^۴ و منطق استقرایی^۵. منطق قیاسی نظریه استنتاج‌های قطعی و منطق استقرایی نظریه استنتاج‌های محتمل است. قیاس حکم کردن از قضیه‌های کلی به قضیه‌ای جزئی است. یک مثال قیاس این است: «هر انسانی میراست، سقراط انسان است، پس سقراط میراست.» قضیه سوم از قضیه اول و دوم استنتاج شده است. قضیه جزئی حقیقتی را ثابت می‌کند که همانا میرا بودن سقراط است. صدق این قضیه، نتیجه منطقی قضیه اول و دوم است. اگر این دو قضیه صادق باشند، پس قضیه سوم ضرورتاً صادق است. استقراء^۶ حکم کردن از قضیه‌های جزئی به قضیه‌ای کلی است. مثال استقرا: «آفتاب امروز صبح برآمد، آفتاب دیروز صبح برآمد، دیده نشده هیچ روزی آفتاب برنیامده باشد، پس آفتاب هر روز برمی‌آید.» آخرین قضیه برپایه قضیه‌های پیشین گذاشته شده است. قضیه آخر، نتیجه محتمل قضیه‌های پیشین است، نه نتیجه قطعی آن‌ها. در قضیه‌های پیشین هیچ چیزی نیست که منطفاً ایجاب کند قضیه آخر صادق باشد. آخرین قضیه، حقیقت کلی محتمل «آفتاب هر روز برمی‌آید» را از قضیه‌های جزئی استنتاج می‌کند.

فیلسوفان بیش‌تر به منطق قیاسی توجه دارند و به همین سبب باید به

1. conclusive inference

2. false

3. probable inference

4. deductive logic

5. inductive logic

6. induction